

## شاخص‌های فرهنگ‌ساز داستان حضرت آدم(ع) در تفسیر المیزان و اشعار مثنوی

محمود خورسندی\*

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۱۵

نعمت اله حسنی\*\*

تاریخ پذیرش: ۹۵/۸/۷

### چکیده

در این پژوهش ابتدا برخی مسائل حوزه فرهنگ از قبیل دین و فرهنگ، عوامل ایجاد و اعتلای فرهنگ و فرهنگ‌سازی اسلامی مورد بررسی قرار می‌گیرد. پس از آن شاخص‌های فرهنگ‌ساز داستان حضرت آدم(ع) از جمله در مسأله خلیفة اللهی آدم(ع) و تعلیم اسماء، جایگاه والای انسان در مقام مسجود ملائکه، مسأله درخت ممنوعه، تکبرورزی و اغوای شیطان، هبوط و توبه آدم(ع)، عناوینی هستند که سعی شده در حد بضاعت بر اساس تفسیر «المیزان» و اشعار «مثنوی» مولوی به آن پرداخته شود. با توجه به اینکه طبق تفاسیر در واقع حضرت آدم(ع) به منزله نماینده همه انسان‌ها بوده و مسائل مربوط به زندگی و سرگذشت آن حضرت در حقیقت به نوعی در مورد همه انسان‌ها مصداق می‌یابد. بنابراین تعمق و تعقل در مسائل و مراحل زندگی آن حضرت گام بلندی در فرهنگ‌سازی و تعلیم و تربیت انسان در هر زمان و مکان می‌باشد. **کلیدواژگان:** آموزه‌های قرآنی، آدم(ع)، تفسیر علامه طباطبایی، اشعار مولوی.

\* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه سمنان (دانشیار). mahmoodkhorsandi7@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران.

ne.hasani@gmail.com

نویسنده مسئول: نعمت اله حسنی

## مقدمه

ارتباط تنگاتنگ فرهنگ با همه زمینه‌ها و ابعاد زندگی انسان و جامعه، جایگاه و اهمیت این مقوله را ملموس‌تر می‌سازد. از مهم‌ترین ابزارهایی که حاکمان و قدرت‌های مستکبر جهانی برای رسیدن به اهدافشان از آن بهره می‌گیرند، مسأله فرهنگ است؛ به نحوی که امروزه تهاجم فرهنگی از بهترین و کارآمدترین انواع نبردها و تهاجمات به شمار می‌آید که خود گویای اهمیت فرهنگ‌سازی صحیح و آسیب‌شناسی در حوزه فرهنگ می‌باشد. قسمت عمده این پژوهش که با عنوان «شاخص‌های فرهنگ‌ساز داستان حضرت آدم(ع) در تفسیر المیزان و مثنوی مولوی» می‌باشد، برگرفته شده از رساله دکتری پژوهشگر می‌باشد. در زمینه فرضیه تحقیق می‌توان گفت از آنجا که زندگی حضرت آدم(ع) نمونه‌ای برای انسان حقیقت‌جو در همه دوران‌ها می‌باشد لذا در این مجال سعی شده مسائل و زوایای مهمی از زندگی حضرت آدم(ع) در قرآن کریم و مثنوی معنوی مورد پژوهش قرار گیرد تا به عنوان راهنما در تنگناهای پیمودن طریق سعادت، بیش‌تر مورد توجه قرار گیرد.

در این مقاله ابتدا به برخی مسائل حوزه فرهنگ از قبیل مختصات فرهنگ و ضرورت پژوهش و فعالیت در این حوزه، عوامل ایجاد و اعتلای فرهنگ پرداخته شده سپس مقوله‌هایی مانند دین و فرهنگ، فرهنگ سازی اسلامی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در خصوص پیشینه تحقیق، کتاب «تأویل قرآن در مثنوی» اثر دکتر سید حسین سیدی قابل ذکر است که البته ایشان در این اثر، آیات منتخبی از قرآن کریم را به طور کلی مورد بررسی قرار داده و به بیش‌تر مسائل مهم داستان زندگی حضرت آدم که در پژوهش حاضر آمده نپرداخته‌اند. تفسیر کبیر «المیزان» اثر علامه محمدحسین طباطبایی، «تفسیر نهج البلاغه»، «کتاب فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو» اثر علامه محمدتقی جعفری و «مثنوی» مولوی از منابع جامعی هستند که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته‌اند. لازم به ذکر است که با توجه به پیشرفت قابل توجه سطح علوم و تکنولوژی، میزان پرداختن به مقوله فرهنگ در جوامع اسلامی به طور بایسته و شایسته نبوده و نیاز شدیدی به فعالیت‌های علمی و عملی در این حوزه احساس می‌گردد و ضروری است که در کنار سایر مسئولان فرهنگی، صاحبان اندیشه و قلم نیز با اقدامات

پژوهشی و تخصصی بر روی منابع غنی قرآن و معارف اهل بیت(ع) و دریافت آموزه‌های ناب و با بکارگیری تکنولوژی و ابزارهای جدید، سعی وافر در کاربردی‌کردن فرهنگ والای اسلامی در جامعه نمایند.

### جایگاه خلیفة اللہی نوع انسان و مسأله تعلیم اسماء

در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مبارکه بقره، این چنین به جایگاه و مسأله خلیفة اللہی آدم اشاره می‌گردد:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾  
(بقره / ۳۰)

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره / ۳۱)

علامه طباطبایی در تفسیر کبیر «المیزان» در قسمتی از تفسیر این آیات شریفه درباره مقام خلیفة اللہی و تعلیم اسماء به آدم، نظر مهم و تکان‌دهنده‌ای را بیان می‌دارند که نشان‌دهنده جایگاه رفیع نوع انسان در دو جهان در بین مخلوقات می‌باشد. ایشان معتقد است: «از اینجا معلوم می‌شود که مقام خلیفة اللہی مخصوص حضرت آدم(ع) نبوده بلکه مربوط به نوع انسان است و فرزندان آدم نیز با پدر در این قسمت شرکت دارند و معنی تعلیم اسمائهم، تعلیم به خصوص حضرت آدم(ع) نیست بلکه علم در نوع انسان به ودیعه گذاشته شده و به تدریج آثارش در نسل او ظاهر می‌گردد؛ و چنانچه فرزندان آدم در راه هدایت قدم بگذارند می‌توانند آن علم را از قوه به فعلیت برسانند. آیات زیر (هم) تعمیم خلافت را به همه فرزندان آدم تأیید می‌کنند(طباطبایی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۴۸):

﴿إِن جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾ (اعراف / ۶۹)

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ فِي الْأَرْضِ﴾ (یونس / ۱۴)

﴿وَجَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ (نمل / ۶۲)

مولوی در کتاب «مثنوی» مسأله تعلم اسماء به آدم را به زیبایی تمام به نظم درآورده است که به ابیاتی از آن اشاره می‌نماییم:

بوالبشر کاو علم الأسماء بگست	صد هزاران علمش اندر هر رگ است
اسم هر چیزی چنانک آن چیز هست	تا به پایان جان او را داده دست
اسم هر چیزی تو از دانا شنو	رمز سرّ علم الاسما شنو
اسم هر چیزی بر ما ظاهرش	اسم هر چیزی بر خالق سرش
چشم آدم کو به نور پاک دید	جان و سرّ نام‌ها گشتش پدید

(مولوی، ۱۳۷۱: ۶۴)

مسأله خلیفة اللهی آدم نیز در «مثنوی» در ابیاتی نیکو و متناسب اینگونه به نظم در می‌آید:

آن سنا برقی که بر ارواح تافت	تا که آدم معرفت زان راه یافت
آن کز آدم رست و دست شیث چید	پس خلیفش کرد آدم کان بدید

نیز مولوی در جای دیگر «مثنوی» این معنا را اینگونه بیان می‌دارد:

چون مراد و حکم یزدان غفور	بود در قدمت تجلی و ظهور
پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای	تا بود شاهیش را آینه‌ای
پس صفای بی حدودش داد او	وانگه از ظلمت ضدش بنهاد او

(مولوی، ۱۳۷۱: ۹۸۲)

در بیان کلی همه گرفتاری‌های انسان در طول تاریخ به نوعی به همین غفلت از مقام و جایگاه والای خود و نیز غفلت از میثاق الهی مرتبط می‌باشد چراکه غفلت، قدم نخست و مقدمه ورود به سایر بدی‌هاست. انسان مؤمنی که اهل تعقل و تفکر صحیح باشد با توجه و تدبیر در جایگاه خلیفة اللهی، خود را مهم‌ترین و ارزشمندترین مخلوق می‌یابد و ضعف‌هایی چون احساس پوچی، بی‌ارزشی، خودکم‌بینی و حقارت جای خود را به احساس ارزشمندی، مسئولیت، عزت نفس، اعتماد به نفس می‌دهد؛ و زشتی‌ها و بدی‌ها را دون شأن خود دانسته و جز به مقام و منزلت والای انسانی نیندیشیده و قانع نمی‌گردد و با یافتن قابلیت‌ها و استعدادهایش در مسیر سعادت قرار می‌گیرد. این مسأله

گام بلندی در فرهنگ سازی انسان بوده و بی شک جامعه‌ای که از این گونه افراد تشکیل می‌گردد، سرشار از فضائل اخلاقی و جامعه‌ای موفق و پویا خواهد بود.

### جایگاه والای انسان در مقام مسجود ملائکه

آیه ۱۱ سوره اعراف بابیان جایگاه والای آدم در قرارداداشتن در مقام مسجود ملائکه اینگونه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾

(اعراف/ ۱۱)

صاحب تفسیر «المیزان» در قسمتی از تفسیر این آیه شریفه می‌نویسد: «اینکه می‌بینیم از خطاب عمومی "ولقد خلقناکم" به خطاب خصوصی "ثم قلنا للملائكة"، منتقل شد برای بیان دو حقیقت بوده است: حقیقت اول اینکه سجده ملائکه برای جمیع بنی نوع بشر و در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده، و اگر حضرت آدم قبله‌گاه سجده ملائکه شده از جهت خصوصیت شخصی‌اش نبوده بلکه از این باب بوده که آدم نمونه کامل انسانیت بوده و در حقیقت از طرف تمام افراد انسان به منزله نماینده بوده است. همچنان که خانه کعبه از جهت حکایت از مقام ربوبی پروردگار می‌کند قبله‌گاه مردم قرار گرفته است. در سوره ص نیز آمده است که: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ و اگر جمیع افراد بشر مسجود ابلیس و ملائکه نبودند جا نداشت که ابلیس اینطور در مقام انتقام از آنان برآید. علاوه بر این‌ها خطابات که در سوره بقره و سوره طه، خداوند با آدم داشته، عین آن خطابات را در این سوره با جمیع افراد بشر دارد، و همه جا می‌فرماید: "یا بنی آدم". حقیقت دوم اینکه خلقت آدم در حقیقت، خلقت جمیع بنی نوع بشر بوده است (طباطبایی، ۱۳۴۵، ج ۱۵: ۲۶ و ۲۷).

مسأله مسجود ملائکه بودن آدم و به نوعی همه فرزندان، در «مثنوی معنوی» با

ابیاتی نیکو به نظم کشیده شده است:

که ازین شادی فزون گردد غمت  
ساجدان مخلص بابای تو  
از همه کروبیان برده سبق

وآن فرشته گویدت من گفتمت  
ما محب روح جان افزای تو  
مظهر عزّ است و محبوب بحق

سجده آدم را بیان سبق اوست

سجده آرد مغز را پیوسته پوست

(مولوی، ۱۳۷۱: ۹۷۹)

لازم به ذکر است که در تفسیر «المیزان» در تفسیر آیه ۱۱ سوره اعراف، در تبیین دو حقیقت مذکور، از آیات سوره‌های دیگر قرآن نیز استفاده شده که برای رعایت اختصار آن‌ها را بیان ننمودیم. اما بر اساس تفسیر مذکور و ادله‌های محکم آن. همان‌طور که گذشت، این فقط حضرت آدم نبوده که مسجود ملائکه بوده بلکه همه نوع بشر، با اکتساب شرایطی، در این مقام والا قرار دارند. به راستی، زندگی، اخلاق و رفتار انسان و جامعه‌ای که به این باور برسد چگونه خواهد بود؟ بی شک جامعه‌ای که چنین تفکر و رویکردی نسبت به هستی و انسان دارد، همواره از پلیدی‌ها و رذائل روی گردان می‌باشد و این فرهنگ‌سازی عمیق، زیربنایی و اساسی برای انسان است که جز از کلام نورانی قرآن بر نمی‌آید.

### مسأله درخت ممنوعه

در چند سوره از قرآن کریم به قضیه میوه ممنوعه اشاره گردیده است. از جمله در آیات ۳۵ و ۳۶ سوره مبارکه بقره می‌فرماید:

﴿وَقُلْنَا اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿بقره / ۳۵-۳۶﴾

در تفسیر «المیزان» در قسمتی از تفسیر این آیات اینگونه آمده است که با توجه کامل به این بیان روشن می‌شود که این مطلب (فراموش کردن پیمان خدا و زحمت و شقاوت در زندگی دنیا) هر دو به یک چیز برمی‌گردند، و بدبختی و رنج دنیوی از فروع فراموش کردن پیمان حق است.

بعضی از آیات سابق نیز مشعر بر این مطلب بود؛ مثلاً خداوند در سوره طه به عنوان تکلیفی عمومی برای تمام عالمیان می‌فرماید: "چون از طرف من وسیله هدایت برای شما بیاید کسی که پیروی از آن کند نه گمراه می‌شود و نه در زحمت می‌افتد و کسی که از یاد من روی گرداند زندگی تنگی خواهد داشت و روز قیامت نابینا محسورش

می‌کنیم". و در این سوره آن را به این بیان تبدیل کرده است که «کسی که پیروی از هدایت من کند نه ترسی بر او خواهد بود و نه غمی خواهد داشت».

از اینجا شخص هوشیار می‌تواند بفهمد که آن درخت ممنوع، درختی بوده که نزدیک شدن به آن مایه زحمت و مشقت و بدبختی در زندگی دنیا بوده است. با اینکه انسان در زندگی دنیا خدا را فراموش کند و از مقام او غافل گردد گویا آدم(ع) می‌خواست میان تناول آن درخت و پیمان جمع کند اما میسر نشد، و پیمان را فراموش کرد و در مشقت زندگی دنیا افتاد و بالأخره به وسیله توبه، گذشته را جبران کرد (طباطبایی، ج ۱، ۱۳۷۷: ۱۷۰ و ۱۷۱).

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی قضیه درخت ممنوعه را بدین سان می‌سراید:

این همه دانست چون آمد قضا	دانش یک نهی شد بر وی غطا
کای عجب نهی از پی تحریم بود	یا به تأویلی بدو توهیم بود
در دلش تأویل چون ترجیح یافت	طبع در حیرت سوی گندم شتافت
باغبان را خار چون در پای رفت	دزد فرصت یافت کالا برد تفت

(مولوی، ۱۳۷۱: ۶۴)

از این بیانات می‌توان فهمید که مسأله میوه ممنوعه فقط مربوط به حضرت آدم و محدود در آن درخت مذکور نیست، بلکه در بیانی کلی می‌توان گفت محرمات، رذایل اخلاقی، معاصی و اعمال و رفتار ناپسند، جزء میوه ممنوعه و مربوط به همه انسان‌ها و فرزندان آدم می‌باشد.

هم‌چنین می‌توان گفت آنگونه که برخی می‌پندارند جمع بین اطاعت و نافرمانی خداوند، واجبات و محرمات الهی، فضائل و رذائل اخلاقی نه تنها انسان را به سعادت نمی‌رساند، بلکه با غفلتی که به آن دچار می‌شود، در مسیر شقاوت گام برمی‌دارد؛ مگر اینکه با توبه و اصلاح روش و جبران گذشته به جاده سعادت وارد شود. یکی از آموزه‌های مهم در بیان «لا تقربا» این است که خود نزدیک شدن به گناه، کار ناپسند و نکوهیده‌ای است چراکه با ایجاد جذابیت، کنجکاوی و تحریک فرد و احتمالاً ساختن توجیه و در نهایت با لحظه‌ای غفلت، فرد را آلوده به آن گناه می‌کند.

## مسأله إغواى شیطان و هبوط آدم

همان طور که گفته شد قرآن کریم در آیه ۳۶ سوره بقره در بیان إغواى حضرت آدم(ع) توسط شیطان و هم‌چنین هبوط آدم اینگونه می‌فرماید:

﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي

الْأَرْضِ مَسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (بقره/۳۶)

در قسمتی از تفسیر این آیه شریفه در «المیزان» این‌چنین آمده است: «ظاهر آیه این است که روی سخن با آدم و همسر او و شیطان بوده است ولی در سوره اعراف آنجا که می‌گوید: ﴿فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا﴾ روی سخن فقط با ابلیس است. بنابراین جمله "اهبطوا" (فرود آید) در این آیه در واقع جامع بین دو خطاب است (خطاب به آدم و حواء برای خارج شدن از بهشت و خطاب به شیطان برای خروج از صف ملائکه) و حکایت می‌کند از قضای الهی راجع به وقوع عداوت میان آدم و حواء و فرزندان آن‌ها و میان شیطان، و هم‌چنین وقوع زندگی و مرگ در زمین و محسورشدن از آن. در این حکم نسل و فرزندان آدم نیز با پدر شرکت دارند همچنان که ظاهر این آیه مشعر بر آن است: ﴿فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾.

خلاصه چنین می‌نماید که سرگذشتی را که خدا درباره سکونت دادن آدم و حواء در بهشت و فرود آمدن آن‌ها به زمین پس از تناول از درخت مزبور بیان می‌فرماید مثالی برای مجسم کردن حال انسان است.

چه اینکه او قبل از ورود به دنیا در عالم قدس دارای سعادت‌ها و کرامت‌ها بوده و در منزلگاه قرب و رفعت و سرای نعمت و سرور و انس و نور، در جوار پروردگار عالم با دوستان روحانی قرار داشته است و سپس به جای آن‌ها انواع رنج‌ها و ناملایمات و گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها را بر اثر میل به زندگی دنیا و این مردار گندیده پست اختیار می‌نماید، و چنانچه بعداً توجه کند و به سوی او بازگردد او را به همان مقام سعادت نخستین باز می‌گرداند، و اگر به سوی او نرود و در مقام پست زمینی اقامت اختیار کرده و پیروی از هوای نفس کند خود را از آن همه نعمت محروم ساخته و به دار هلاکت انداخته و جایگاهش جهنم خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۷۳ و ۱۷۴).



مسأله فریب شیطان و هبوط آدم در چند جای «مثنوی» به نیکویی بیان گردیده است از جمله در ابیات زیر اینگونه می‌سراید:

چون عتاب اهبطوا انگیختند  
همچو هاروتش نگون آویختند  
بود هاروت از ملائک بی گمان  
از عتابی شد معلق همچنان  
سرنگون زان شد که از سر دور ماند  
خویش را سر کرد و تنها پیش راند  
هم‌چنین مولانا جلال‌الدین، در ابیات دیگری از «مثنوی» به تناسب، اینگونه به این معنا اشاره می‌نماید:

اهبطوا افکند جان را در حضيض  
از رفیقان زینهار از این مقال  
ای رفیقان زینهار از این مقال  
اهبطوا افکند جان را در بدن  
از نمازش کرد محروم آن محیض  
اتقوا ان الهوی حیض الرجال  
تا به گل پنهان بود در عدن  
(مولوی، ۱۳۷۱: ۱۰۱۳)

به راستی علاوه بر حضرت آدم و همسرش همه ما در معرض اغوای شیطان و هبوط از جایگاه والای انسانی هستیم و پس از این هبوط باید مانند پدرمان حضرت آدم(ع) یا به عبارت عامیانه "مثل آدم"، در راه رهایی از این هبوط و بازگشت به جایگاه و مقام حقیقی خود یعنی منزلگاه قرب الهی گام نهاده و این طریق را تا رسیدن به سرمنزل مقصود، طبق برنامه نیکوی اسلام با تلاش و کوشش به درستی بپیماییم.

هم‌چنین از تفسیر علامه طباطبایی در این قسمت درمی‌یابیم که در عین اینکه دنیا و مواهب آن برای رشد انسان لازم و نیکوست، ولی همواره باید توجه داشت که وجود حقیقی انسان متعلق به اینجا نبوده و از جنس دیگری است. بنابراین در عین بهره‌گیری صحیح از دنیا و مواهبش، نباید دل در گرو آن داشت و از گرفتار شدن در دام دنیادوستی و هواهای نفسانی بر حذر بود چراکه این‌ها جزء همان عوامل هبوط و سقوط انسان هستند.

### مسأله توبه حضرت آدم

بر اساس قرآن حضرت آدم و همسرش پس از فریب خوردن از شیطان و چشیدن از (میوه) درخت ممنوعه و توبیخ الهی، از عمل خود پشیمان شده و بدون هیچ توجیه و

معطلی، به ظلم خویش اعتراف، و از خداوند طلب بخشش نمودند. همان طور که در آیه ۲۳ سوره اعراف آمده است:

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

همچنین قرآن کریم در این ارتباط، در آیه ۳۷ سوره بقره درباره توبه آدم می‌فرماید:

﴿تَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره/ ۳۷)

صاحب تفسیر «المیزان» در تفسیر قسمتی از این آیه معتقد است که: «تَلَقَّى، عبارت است از گرفتن کلام دیگری با درک مضمون آن، و این تلقی، راه توبه را بر آدم سهل کرد. ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که توبه بر دو گونه است، توبه خداوند و آن بازگشت خدا به سوی بنده است به رحمت، و توبه بنده و آن بازگشت اوست به سوی خدا به استغفار کردن و خودداری از گناه. در حقیقت توبه بندگان همواره در میان دو توبه خداوند قرار دارد زیرا بنده هیچ‌گاه از خداوند بی‌نیاز نمی‌شود. بنابراین بازگشت او از نافرمانی، منوط به توفیق و یاری و رحمت خداست و پس از توبه کردن باز محتاج به این است که خداوند به عنایت و رحمت خود توبه او را بپذیرد و این همان است که گفتیم توبه مقبول بندگان همواره مابین دو توبه خداست؛ همچنان که آیه ذیل نیز بر آن دلالت دارد: ﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا﴾ (توبه/ ۱۱۹). هم‌چنین خداوند صفاتی مانند عفو، آمرزش، رأفت، توبه، ستر، فضل و رحمت دارد که جز گنهکاران از آن بهره‌مند نمی‌گردند و در ایام روزگار، نسیم‌های رحمتی از جانب او می‌وزد که جز افرادی که خود را در معرض آن قرار می‌دهند بهره‌ای نمی‌برند.

این توبه است که ایجاب می‌کند راهی تشریح گردد که انسان را به سرمنزل سعادت برساند، منزل ابدی خود را به وسیله آن پاک گرداند. بنابراین در واقع توبه مقدمه تشریح دین و آیین است و لذا ملاحظه می‌کنیم خداوند در قرآن مجیدش مکرر توبه را مقدم بر ایمان ذکر کرده است. مثلاً در یک جا می‌فرماید: ﴿فَاسْتَقْرِبْ كَمَا امْرَأَتٌ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ﴾ (هود/ ۱۳) و در جای دیگر فرموده: ﴿وَإِن لِّغَفَارِ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ﴾ (طه/ ۸۲) (طباطبایی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۷۴-۱۷۷). مساله اعتراف آدم و همسرش به ظلم و پشیمانی و نیز طلب بخشش آن‌ها از خداوند متعال، در «مثنوی» مولوی مورد بررسی قرار می‌گیرد. از جمله در ابیات زیر اینگونه آمده است:

از پدر آموز ای روشن جبین      رتبا گفت و ظلمنا پیش از این

(مولوی، ۱۳۷۱: ۵۹۷)

چه نیکو و بجاست که فرزند آدم نیز هنگامی که دچار غفلت، اشتباه و نافرمانی از امر الهی شد به توجیه و بهانه تراشی و به تبع آن به اشتباهات دیگر روی نیاورد، بلکه مانند پدر نخستین، با پذیرش غفلت و اشتباه خود بی‌درنگ به دامان پرمهر پروردگارش روی آورده و طلب بخشش و پناه نماید. هم‌چنین راه‌هایی از هبوط و بازگشت به مقام والای حقیقی انسانی، توبه است. توبه در واقع لطف و رحمتی از ناحیه خداوند است که بنده گنهکار را در بر گرفته و او را محبوب پروردگارش می‌سازد. فرهنگ‌سازی این آیه، بیش‌تر متوجه انسان گنهکار است و به او این نوید را می‌بخشد که او هم با همه بار گناه و روسیاهی می‌تواند محبوب پروردگارش شده و به جایگاه رفیع حقیقی خویش دست یابد. شعله‌های امید را در دلش روشن نموده و این‌چنین انسان مرده‌ای را حیات دوباره می‌بخشد. بر اساس تفسیر فوق از این آیه، قبل از توبه نوع انسان، ابتدا حضرت حق، با نگاه رحمتش به نحوی فکر توبه را در دل بنده گنهکارش می‌اندازد و او را برای بازگشت از نافرمانی یاری نموده و توفیق عطا می‌کند و پس از توبه کردن انسان، با عنایت خود، توبه‌اش را پذیرفته و او را در آغوش رحمت خویش می‌گیرد.

این مهم، مسأله عرفانی تکان‌دهنده‌ای است که می‌تواند دلیلی بر این مدعا باشد که هستی بر محور عشق بوده و آیین الهی اسلام، آیین عشق است. بنابراین فرهنگ اسلامی، فرهنگی جامع و حیات‌بخش است که در فرهنگ‌سازی، همه افراد جامعه را مد نظر قرار داده و آموزه‌های فرهنگی‌اش، حتی گنهکارترین و آلوده‌ترین انسان‌ها را نیز در بر می‌گیرد.

### مسأله تکبرورزی ابلیس

قرآن کریم در آیات ۱۲ و ۱۳ سوره مبارکه اعراف در بیان قضیه تکبرورزی ابلیس از سجده بر آدم و علت آن این‌چنین می‌فرماید:

﴿قَالَ مِمَّنْ أَنْ لَا تَسْجُدَ لِإِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾

(اعراف/۱۲)

﴿قَالَ فَاهْبُطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ (اعراف/۱۳)

در تفسیر «المیزان» در قسمتی از تفسیر آیه ۱۲ درباره اولین نافرمانی خداوند توسط ابلیس و علت آن اینگونه آمده است که: «مراد از این آیه این است که چه چیز تو را وادار کرد که سجده نکنی؟ این آیه جوابی را که ابلیس داده حکایت می‌کند و این جواب اولین نافرمانی ابلیس است و در این جواب، خدای تعالی برای اولین بار معصیت شد، چون برگشت تمام معصیت‌ها به دعوی منازعه با کبریای خدای سبحان است؛ در حالی که کبریا ردایی است که بر اندام کسی جز او راست نمی‌آید و هیچ مخلوقی را نمی‌رسد که در مقابل انیت الهیه و آن وجودی که جمیع روی‌ها در برابرش خاضع، و گردن همه گردن فرازان در پیشگاه مقدسش خمیده و هر صوتی در برابر عظمتش در سینه حبس شده و هر چیزی برایش ذلیل و مسخر است برای خود انیت قائل شده، به ذات خود تکیه زده، "من" بگوید. آری اگر ابلیس اسیر نفس خود نمی‌شد و نظر و فکر خود را محصور در چهاردیواری وجود خود نمی‌ساخت هرگز خود را مستقل به ذات نمی‌دید بلکه معبودی ما فوق خود مشاهده می‌کرد که قیوم او و قیوم هر موجود دیگری است، و ناچار انیت و هستی خود را در برابر او به طوری ذلیل می‌دید که هیچ‌گونه استقلالی در خود سراغ نمی‌کرد و به ناچار در برابر امر پروردگار خاضع شده نفسش به طوع و رغبت، تن به امثال اوامر او می‌داد و هرگز به این خیال نمی‌افتاد که او از آدم بهتر است؛ بلکه اینطور فکر می‌کرد که امر به سجده بر آدم از مصدر عظمت و کبریای خدا و از منبع هر جلال و جمالی صادر شده است و باید بدون درنگ امثال کرد، لکن او اینطور فکر نکرد و حتی این مقدار هم رعایت ادب را نکرد که در جواب پروردگارش بگوید: "برتری من، مرا از سجده بر او بازداشت" بلکه با کمال جرأت و جسارت گفت: "من از او بهترم" تا بدین وسیله هم انیت و استقلال خود را اظهار کرده باشد و هم بهتری خود را امری ثابت و غیر قابل زوال ادعا کند. به علاوه به طور رساتری تکبر کرده باشد. از همین جا معلوم می‌شود که در حقیقت این ملعون به خدای تعالی تکبر ورزیده نه به آدم. اگر ابلیس عصیان ورزید و مستحق طرد شد به خاطر تکبرش بود و جمله "انا خیر منه" یکی از شواهد این معناست. گرچه از ظاهر گفتار ابلیس برمی‌آید که می‌خواسته بر آدم تکبر بورزد لکن از اینکه ابلیس با سابقه‌ای که از داستان خلافت آدم داشت و تعبیری که از

خداوند درباره خلقت آدم و اینکه من او را به دو دست خود آفریده‌ام شنیده بود و مع‌ذلک زیر بار نرفت بر می‌آید که وی در مقام استکبار بر خداوند بوده نه استکبار بر آدم. شاهد دیگرش این است که اگر وی در مقام تکبر بر آدم بود جا داشت خدای تعالی در آیه ۵۰ سوره کهف بفرماید: «کان من الجن فاستنکف عن الخضوع لآدم»: چون از طایفه جن بود از خضوع در برابر آدم استنکاف کرد و حال آنکه فرمود: ﴿فسق عن أمر ربّه﴾: از امر پروردگارش سرپیچی کرد (طباطبایی، ۱۳۴۵، ج ۱۵: ۳۱، ۳۲، ۳۴).

از آموزه‌های مهم این قسمت توجه به مقوله مهم اخلاق در فرهنگ اسلامی است. اهمیت این قسمت به حدی است که بر اساس بیانات مذکور، حتی یک یا چند ردیله اخلاقی برای تغییر سرنوشت و بیرون رفتن از مسیر هدایت و ورود به گمراهی و شقاوت ابدی کفایت می‌کند. شیطان در ابتدای خلقت انسان، فقط ظاهر و صورت خاکی انسان را دید و حقیقت وجودی انسان را نمی‌دید. بنابراین خودش را که از آتش بود بر آدم که از خاک بود برتر می‌دانست. نکته اینجاست که انسان در ارتباط با دیگران نباید مانند شیطان رفتار کند و به فضیلتی واقعی و یا موهوم در خود، دچار رذائلی چون غرور و تکبر و خودپسندی شده و با کوته فکری و ظاهر بینی خودش را از دیگران برتر و بهتر بداند که در این صورت پیامدهای سخت این رذائل متوجه او خواهد بود.

صاحب «المیزان» در قسمت دیگری از تفسیر آیه مذکور در خصوص استدلال پوچ ابلیس، و هم‌چنین در اشاره به وجود حقیقی آدم یعنی همان روح خدایی که در او دمیده شده و او را به مراتب عالی‌تر شرافت رسانیده اینگونه بیان می‌دارد که: «اما استدلالی که کرد گرچه استدلالی پوچ و بی‌مغز بود و لکن در اینکه او از آتش، و آدم از خاک بوده راست گفته است و قرآن کریم هم این معنا را تصدیق نموده از یک طرف در آیه ﴿کان من الجن فسق عن امر ربّه﴾ (کهف/ ۵۰) فرموده که ابلیس از طایفه جن بوده و از طرف دیگر در آیه ﴿خلق الإنسان من صلصال کالفخار و خلق الجن من مارج من نار﴾ (الرحمن/ ۱۵) فرموده که ما انسان را از گل و جن را از آتش آفریدیم؛ پس از نظر قرآن کریم هم مبدأ خلقت ابلیس آتش بوده و لکن این ادعای دیگرش را که آتش از خاک بهتر است تصدیق نفرموده بلکه در سوره بقره آنجا که برتری آدم را از ملائکه و خلافت او را ذکر کرده این ادعا را رد کرده است و در آیات:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ أَنْ خَالِقُ بَشَرٍ مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعْوَاهُ سَاجِدِينَ﴾  
﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾  
﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي اسْتَكْبَرْتَ أَ مَكَنتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾  
﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾

در ردّ دعوی اش فرموده: «ملائکه مأمور به سجده بر آب و گل آدم نشدند تا شیطان بگوید گل از آتش پست تر است، بلکه مأمور شدند سجده کنند بر آب و گلی که روح خدا در آن دمیده شده بود و معلوم است که چنین آب و گلی دارای جمیع مراتب شرافت و مورد عنایت تامه ربوبی است و چون ملاک بهتری در تکوینیات دائرمدار بیش تر بودن عنایت الهیه است و هیچ یک از موجودات عالم تکوین به حسب ذات خود حکمی ندارد و نمی توان حکم به خوبی آن نمود، از این جهت دعوی ابلیس بر بهتری از چنین آب و گلی، باطل و بسیار موهون است. علاوه بر این خدای تعالی در سؤالی که از آن ملعون کرد عنایت خاصه خود را نسبت به آدم گوشزد وی کرد و به این بیان که من او را به دو دست خود آفریدم این معنا را خاطر نشان ساخته، حالا معنای دو دست خدا چیست بماند؛ به هر معنا که باشد دلالت بر این معنا دارد که خلقت آدم مورد اهتمام و عنایت پروردگار بوده است مع ذلک آن ملعون در جواب به مسأله بهتری آتش از خاک تمسک جسته و گفت: "من از او بهترم زیرا مرا از آتش و او را از گل آفریدی". آری چیزی که مورد عنایت وی بوده همانا اثبات انیت و استقلال ذاتی خودش بوده، و همین معنا باعث شد که کبریای خدای بزرگ را نادیده گرفته خود را در قبال آفریدگارش موجودی مثل او مستقل بداند و به همین جهت بود که امتثال امر خدای را واجب ندانسته بلکه در جست و جوی دلیلی بر رجحان معصیت برآید و بر صحت عمل خود استدلال کند. غافل از اینکه چیزی را که خدا حکم به بهتری آن کند آن اشرف واقعی و حقیقی است مگر اینکه موجود دیگری بیافریند و حکم به برتری آن از موجود قبلی نموده، موجود قبلی را مأمور به سجده در برابر آن کند که در این صورت اشرف واقعی و حقیقی موجود دومی خواهد بود. برای اینکه حکم پروردگار همان تکوین و آفریدن اوست و یا منتهی به تکوین او می شود، پس وجوب امتثال اوامر او از این جهت است که امر، امر اوست نه از این جهت که در امتثال امرش مصلحت و یا جهتی از جهات خیر است تا مسأله وجوب

امثال دائر مدار مصالح جهات خیر باشد» (طباطبایی، ۱۳۴۵، ج ۱۵: ۳۲ و ۳۳). جلال‌الدین محمد بلخی در ابیات زیر این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهد:

پیش آتش مر و حل را چه محل	من ز آتش زاد ام او از وحل
صدر عالم بودم و فخر زمن	او کجا بود اندر آن دوری که من
مالک دوزخ در آن تن هالک است	معنی انسان بر آتش مالک است
تا چو مالک باشی آتش را کیا	پس می‌فزا تو بدن معنی فزا

(مولوی، ۱۳۷۱: ۷۸۷ و ۷۸۸)

که انا خیر دم شیطانی است	بندگی او به از سلطانی است
بندگی آدم از کبر بلیس	فرق بین و برگزین تو ای جبیس

(مولوی، ۱۳۷۱: ۶۷۸)

آنچه انسان را به رفیع‌ترین مقام در بین مخلوقات و جایگاه والای خلیفة اللہی رسانده و او را مسجود ملائکه می‌گرداند، جسم ساخته شده از گل نیست بلکه روح الهی است که طبق آیات مذکور قرآن، پروردگار متعال در انسان دمیده و به این ترتیب از جهتی او را موجودی از جنس خویش گردانیده است. بر اساس آموزه‌های قرآن، انسان با تزکیه همین بعد عالی وجودش به رستگاری واقعی و جایگاه حقیقی خویش دست می‌یابد. بی‌شک انسان و جامعه‌ای که واقعاً به این باور رسیده و دیدگاهی این‌چنین داشته باشد از هرگونه پلیدی و ظلم و بدی به هم‌نوعان و سایر موجودات، روی‌گردان شده و سعی بلیغ می‌نماید که در مسائل حیوانی و مادی غرق نشده و در پی حیات طیبه و معقول، دارای فرهنگی الهی و پویا در ابعاد فردی، خانوادگی و اجتماعی باشد.

### آگاه ساختن و هشدار در مراقبت از جامه برتر (تقوی)

یکی از کارهای مهم قرآن در فرهنگ‌سازی اسلامی، ارائه آگاهی لازم به انسان است و بی‌شک داشتن آگاهی، از مهم‌ترین فاکتورها در دین‌داری درست و حیات معقول است. قرآن کریم در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره مبارکه اعراف در این زمینه می‌فرماید:

﴿یابنی آدم قدانزلنا علیکم لباساً یوارى سوءاتکم وریشاً ولیباس التقوی ذلک خیر ذلک من

آیات الله لعلهم یدکرون﴾ (اعراف/۲۶)

﴿یابنی آدم لا یفتننک الشیطان کما اخرج أبویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیربهما سوءاتهما انه یراکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون﴾ (اعراف/ ۲۷)

در قرآن حکیم و شرح آیات منتخب به نقل از تفسیر «المیزان» در توضیح قسمتی از این آیات آمده است: «خداوند پس از آنکه از لباس ظاهری که عورت انسان را می پوشاند و او را از آشکار شدن زشتی هایش حفظ می کند، سخن به میان می آورد، به انسان یادآوری می کند که بهتر از این لباس ظاهری، لباس باطنی است، لباسی که زشتی های باطنی انسان را می پوشاند، همان زشتی هایی که او از برملا شدن آنها بیم دارد. آن لباس همان تقوایی است که خداوند به آن فرمان داده. روشن است که خواری و رسوایی که از آشکار شدن زشتی های ظاهری انسان رخ می دهد، هرگز به اندازه رسوایی آشکار شدن زشتی های باطنی انسان نیست چرا که آشکار شدن زشتی های باطنی، با خشم الهی و آتش برافروخته او مساوی است.

پس لباس باطنی و تقوی بهتر از لباس ظاهری انسان است. در روایتی از امام باقر (ع) در ذیل این آیه، عفت یکی از مصداق های لباس تقوی معرفی شده است. خداوند در آیه ۲۷ این سوره به همه انسان ها خطاب می کند و می فرماید که زشتی های باطنی شما جز با لباس تقوی پوشانده نمی شود.

همان لباسی که در سرشت و فطرت شما وجود دارد. پس مبادا شیطان شما را بفریبد و این لباس را از تن شما درآورد، همان طور که لباس پدر و مادر شما را از تنشان درآورد تا زشتی های شان را به آنها نشان دهد. اینجا روشن می شود که آنچه شیطان با آدم و همسرش انجام داد، نمونه ای از درآوردن لباس تقوای انسان ها از جان و روحشان است. آری هر کس تا وقتی فریب نخورده در بهشت سعادت است اما هنگامی که فریب خورد خدا او را از آن بیرون می کند» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹: ۱۵۳). در همین ارتباط، ابیات زیر از «مثنوی» انسان ها را نسبت به راه های مخفی و ظریف نفوذ شیطان، هشدار داده و از دامها و نیرنگ های شیطان بر حذر می دارد:

مسلمی دارند دزدیده درون	ما ز دزدی های ایشان سرنگون
دم به دم خبط و زیانی می کنند	صاحب نقب و شکاف و روزن اند



پس چرا جان‌های روشن در جهان بی خبر باشند از حال نهان

(مولوی، ۱۳۷۱: ۶۱۳)

قرآن کریم در آیات شریفه فوق که در واقع دارای عالی‌ترین آموزه‌های فرهنگی است بهترین لباس و پوشش واقعی را برای انسان‌ها معرفی می‌نماید که انسان را از گرفتاری و شقاوت حفظ می‌کند. این لباس همان تقوای الهی است که پروردگار متعال آن را در وجود انسان قرار داده است و تأکید می‌فرماید که این سرمایه بزرگ که سعادت دنیا و آخرت انسان به آن وابسته است، دشمن آشکاری به نام شیطان دارد که با تعقیب انسان در پی موقعیتی برای فریب اوست تا این لباس و محافظ بی بدیل را از او جدا کند آنچنان که در مورد پدر و مادرش انجام داد.

در واقع تقوا مهم‌ترین مانع برای ورود انسان به بدی‌ها و گمراهی‌ها و نقش بستن زشتی‌ها در باطن وی می‌باشد و با کناررفتن تقوی، انسان قدم در وادی انحطاط و انحراف گذاشته و رذائل و زشتی‌ها در وجودش نمایان می‌گردد. بی شک رعایت تقوای الهی مهم‌ترین عامل برای داشتن انسان و جامعه‌ای سالم و پویاست و قرآن کریم همواره در آیات متعدد به تبیین و فرهنگ‌سازی در این مقوله مهم پرداخته است.

### نتیجه بحث

از آنجا که بر اساس تفاسیر قرآن کریم، حضرت آدم(ع) در واقع به منزله نماینده همه انسان‌ها به شمار رفته و مسائل مهم زندگی آن حضرت، به نوعی در مورد همه انسان‌ها مصداق می‌یابد. بنابراین می‌توان با صدایی رسا به طوری که به گوش همه بشریت برسد فریاد زد: ای انسان که در هر کجای تاریخ ایستاده‌ای، بدان که تو در حقیقت، جانشین پروردگارت در زمین هستی. آگاه باش که تو صاحب علم الأسماء و دارای مقام مسجود ملائکه هستی. بدان که میوه‌های ممنوعه و خط قرمزهایی در مسیر سعادت تو وجود دارد و دشمن قسم‌خورده‌ای به نام شیطان با ابزار، اعوان و انصار و لطایف الحیل، برای فریفتن و سقوط تو به دره‌های شقاوت، مترصد و در کمین است. اما آگاه باش که در صورت فریب شیطان و هبوط از جایگاه والای قرب الهی، ناامید نشوی چراکه ناامیدی حربه دیگر ابلیس است. هم‌چنین پروردگارت که مهربان‌ترین مهربانان است، باز هم با

آغوش باز در انتظار توست و خود راه بازگشت را به تو نشان داده است و آن راه توبه است. در واقع تدبیر در جایگاه خلیفه‌اللهی آدم، مسأله میوه ممنوعه، تکبرورزی ابلیس و فریب دادن آدم و مسأله مهم لباس تقوی و بکارگیری آموزه‌های حیات‌بخش آن، نقش بسیار اساسی در فرهنگ‌سازی و سعادت‌مندی انسان‌ها ایفا می‌نماید. جوامع اسلامی با داشتن بزرگ‌ترین گنجینه‌های معارف انسانی که همان قرآن و معارف اهل بیت(ع) می‌باشند هیچ نیازی به تقلید از فرهنگ‌های مادی بیگانگان نداشته و لازم است با پرداختن و بهره‌گیری درست از فرهنگ ناب اسلامی، ابتدا خود بر اساس همین فرهنگ متعالی زندگی نموده و سپس با روش علمی و عملی مناسب و با بهره‌گیری صحیح از ابزار و تکنولوژی، به ترویج و توسعه این فرهنگ متعالی که موهبت عظیم الهی است بپردازند. در سراسر قرآن کریم از جمله در داستان‌های حکیمانه زندگی انبیای الهی، جریان فرهنگ‌سازی اسلامی را می‌توان مشاهده کرد.

ولی همان‌طور که خود قرآن بیان می‌دارد، فرهنگ‌سازی و آموزه‌های فرهنگی قرآن برای اهل تفکر و تعقل سلیم مؤثر و مفید خواهد بود. «مثنوی» مولوی نیز به عنوان یکی از متون ارزشمند معرفتی و تربیتی، در رسالت خویش از سرچشمه گوهرافشان معارف قرآنی بهره‌ها برده که داستان حکیمانه حضرت آدم(ع) از جمله آن‌هاست. با توجه به اوضاع فرهنگی و تربیتی انسان معاصر، ضروری است که علما و اندیشمندان و کسانی که به نوعی به حوزه عظیم فرهنگ و تعلیم و تربیت مربوط هستند، چالش‌ها و خلأهای موجود علمی، عملی و کاربردی این حوزه را مرتفع نموده تا با جاری شدن فرهنگ اصیل، پویا و متعالی اسلامی در اجزاء جامعه اسلامی، شاهد جوامعی سالم، بانشاط و سعادت‌مند باشیم.

## کتابنامه

### قرآن کریم.

- جعفری، محمدتقی. ۱۳۷۵ش، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جعفری، محمدتقی. ۱۳۸۶ش، فرهنگ پیرو؛ فرهنگ پیشرو، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- حجتی، محمدباقر. ۱۳۷۷ش، اسلام و تعلیم و تربیت، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. ۱۳۶۴ش، تفسیر و تفاسیر جدید، تهران: سازمان انتشارات کیهان.
- طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۴۵ش، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، تهران: کانون انتشارات محمدی.
- طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۷۷ش، تفسیر المیزان، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- فیضی، کریم. ۱۳۸۴ش، مثنوی؛ معنای مولوی، تهران: یاران علوی.
- کاظمینی، محمد. ۱۳۸۱ش، فرهنگ‌سازی در دوران معاصر، قم: بنیاد فرهنگی پژوهشی ریحانه الرسول.
- مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۸۹ش، ترجمه قرآن حکیم و شرح آیات منتخب، قم: چاپخانه بزرگ قرآن کریم اسوه.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۷۱ش، مثنوی معنوی (مطابق نسخه تصحیح‌شده رینولد نیکلسون)، تهران: نگاه - نشر علم.
- میرزا محمد، علی‌رضا. ۱۳۶۷ش، مفتاح المیزان، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- وهومن، هارون. ۱۳۸۳ش، داستان‌های قرآن به روایت قرآن، تهران: نشر پانید.